

# اردک‌های بنفش ۴



نویسنده و تصویرگر: مارک فان دخریند  
مترجم: مهرنوش گلشاهی‌فر



# ماجرا جویبی



تقدیم به پدر و مادرم



آلبرت داد زد: «بیا ببین چه خبره! چقدر همه چیز عوض شده! انگار آن بیرون  
همه چیز عوض شده!»  
صبح خیلی زود بود. آلبرت تازه پرده‌ها را کشیده بود تا بیرون خانه را تماشا کند.  
هکتور هم آمد کنار پنجره و گفت: «راست می‌گویی! انگار همه چیز تغییر کرده و همه  
از پیش ما رفته‌اند!»



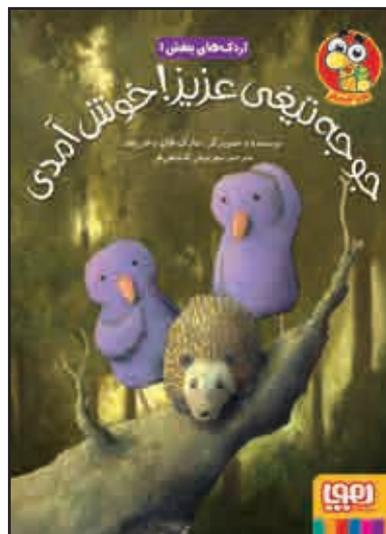
هکتور در را باز کرد و داد زد: «سلااااام!»  
ولی کسی جوابش را نداد و هیچ صدایی نیامد.  
آلبرت گفت: «من به زور می توانم آخر شاخه ای را که روی آن زندگی می کنیم،  
بینم.»  
هکتور پیشنهاد کرد: «بیا برویم بیرون بینیم چه خبر است.»



## مجموعه‌ی اردک‌های بنفش



کتابی زیبا و دوست‌داشتنی درباره‌ی دوستی‌ها و آرامش!



کتابی زیبا و دلگرم‌کننده درباره‌ی دوستی‌های یک‌هوویی و یک‌دفعه‌ای!



کتابی جالب و پُرماجرا درباره‌ی کشف‌کردن و لمس‌کردن!



کتابی عالی درباره‌ی سفر رفتن و ماندن توی خانه!